

نگاهی به کتاب‌های
ترجمه شده بازارچند کلمه
با یک معادلفاطمه منصوری نصرآباد
مترجم

قسمت اسیر زدهم



کلمات
فارسی‌ای که
در انگلیسی
معادل‌های
مختلف دارند،
زیاد هستند و
کار اساسی و
اصلی مترجم‌ها
باید جست‌وجو
و یافتن
درست‌ترین
معادل و کاربرد
باشد تا خللی در
متن نویسنده
وارد نشود

زبان انگلیسی جزو آن دسته از زبان‌هایی است که برای اکثر مفاهیم کلمه‌ای وجود دارد و غالب مردم نیز از آن استفاده می‌کنند؛ در واقع کلمه مورد نظر فقط در دیکشنری وجود ندارد. در کنار این موضوع اما، زبان فارسی در بعضی موارد اینگونه نیست و معمولاً یک کلمه واحد چند مفهوم جداگانه و مختلف دارد. البته در کامل و جامع بودن زبان فارسی شکی نیست و این بر همه روشن است ان‌شاءالله! اما برویم سر بحثی که مطرح کردیم، در زبان فارسی برای موضوعی مثل آموزش، ما عنوان‌های مختلفی برای کسی که چیزی را آموزش می‌دهد داریم و با یک مقایسه با زبان انگلیسی می‌بینیم که در این زبان تعداد این عنوان‌ها بسیار بیشتر و جزئی‌تر است. کلمه mentor در زبان انگلیسی به شخصی اطلاق می‌شود که وظیفه آموزش و راهنمایی عده‌ای کم‌تجربه‌تر از خودش را در رشته‌ای مشخص دارد. کلمه coach به کسی گفته می‌شود که تمرین‌هایی عملی برای کسب تجربه بیشتر به فرد می‌دهد یا کسی که در زمینه پیشرفت شخصی فعالیت می‌کند. کلمه preceptor به کسی می‌گویند که طبق یک سری شیوه‌نامه به افراد مختلف آموزش می‌دهد که چطور کارشان را انجام دهند و انواع کلمه‌های دیگری که به کار برده می‌شود و کلی لغت دیگر که در اغلب متن‌ها مترجمان فقط کلمه «مربی» را جایگزین می‌کنند. حالا همه این مثال‌ها را زدم که بگویم مترجم در مواجهه با اینگونه کلمات می‌تواند چند کار انجام دهد؛ یکی اینکه اگر در متن و محتوا سوءبرداشت یا کج‌فهمی رخ نمی‌دهد، می‌تواند همان معادل کلی را برگزیند یا می‌تواند به جای معادل‌های تک‌کلمه‌ای رایج موقعیت را توضیح دهد و معمولاً در ترجمه کتاب مخاطب با شخصیت آشنا می‌شود و دیگر نیازی نیست هر بار نحوه کار و آموزش توضیح داده شود. یا در پاورقی کلمه اصلی را آورده و توضیحی کامل ارائه دهد. بگذارید این مورد را از جهت دیگری هم بررسی کنیم، تا زگی‌ها نویسنده‌های ایرانی را می‌بینیم که به مترجم‌ها مراجعه می‌کنند تا کتاب‌هایشان را به انگلیسی ترجمه کنند. کلمات فارسی‌ای که در انگلیسی معادل‌های مختلف دارند، زیاد هستند و کار اساسی و اصلی مترجم‌ها باید جست‌وجو و یافتن درست‌ترین معادل و کاربرد باشد تا خللی در متن نویسنده وارد نشود. برگرداندن متنی از زبان فارسی به انگلیسی آن هم متن کتاب، کار هر کسی نیست و امیدوارم اگر قرار است آثار ترجمه شده بیشتری داشته باشیم به این مورد حتماً توجه شده و از مترجمان کاربرد برای ترجمه کتاب‌ها استفاده شود.

کمی همراه با نشاط اصفهانی...
سفر به دوران شاعران قاجارریحانه میرحسینی
کارشناس ارشد ادبیات

در شماره‌های قبل تا به الان چندین شاعر از دوره قاجار را شناختید و این بار با «میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط» که از سادات معروف اصفهان بود آشنا می‌شوید. نشاط همانگونه که از پسوند اسمش پیداست در اصفهان به دنیا آمد و جدش عبدالوهاب هم از حاکمان اصفهان بود که ثروت خیلی زیادی داشت و همین اوضاع خوب او باعث شد که نشاط انواع علوم زمانه مانند ریاضی، علوم دینی، منطق و زبان ترکی و عربی را بیاموزد و مشهور است که این شاعر عهد قاجاری در حسن خط هم زبانزد بود. نشاط مانند دیگر شاعران دوره قاجاری پرکار بود، هم آثار منظوم دارد و هم منثور که در کتابی به اسم گنجینه چاپ شده و شامل مطالبی مانند قصاید، قطعات، دیباچه‌ها، نامه‌ها و فرمان‌های فتحعلی شاه و نامه‌هایی که به خود شاه و شاهزادگان نوشته است که در همینجا بگویم که نشاط در دربار فتحعلی شاه صاحب دیوان بود و بعد از سال ۱۲۱۸ هجری به تهران آمد. همچنین در کتاب او شعرها، قطعات ادبی و حکایات اخلاقی هم وجود دارد. شاعر قاجاری ما اهل سفر و سیاحت بود و یک بار به نمایندگی به پاریس رفته و با نائیلون اول دیداری داشت ولی خیلی خوش شانس نبود و در سن ۶۹ سالگی به علت بیماری سل درگذشت. نشاط تا پایان عمر خودش در تهران ماند و غالباً هم با بزرگان اهل



سلوک و طریقت معاشرت داشت. این شاعر قاجاری هم در نثر و هم در شعر دستی داشت اگرچه هر دو مورد تقلیدی از افراد گذشته است ولی تا اندازه قابل توجهی توانسته کار را در بیاورد. در نثر شیوه‌اش میان نثر وصف و سعدی است. نوشته‌های نشاط غالباً انشای رسمی درباری زمان خودش را نشان می‌دهد که نسبت به زمان مغول ساده‌تر و نسبت به زمان الان ماسخت‌تر است ولی به طور کلی نمونه‌ای از سبک نثر دیوانی دوره قاجار است. در شعرش ولی قضیه کمی فرق دارد، با اینکه عبارت‌های عربی زیاد و ترکیب‌های عجیب و غریب آورده ولی ساده و روان است. هم در قصیده و هم در غزل استاد بود و غزل‌هایش رنگ و بوی فلسفی و عرفانی داشت که تقلیدی استادانه از حافظ است.

یک نمونه از شعر او را می‌خوانید:
طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد
در دل دوست به هر حیل‌ه ره‌ی باید کرد
منظر دیده نظرگاه گدایان شده است
کاخ دل درخور اورنگ شهبی باید کرد

این شاعر قاجاری هم در نثر و هم در شعر دستی داشت اگرچه هر دو مورد تقلیدی از افراد گذشته است ولی تا اندازه قابل توجهی توانسته کار را در بیاورد

حلقه مفقوده‌ای که درگیرتان می‌کند

لاکهارت و هنرش در خلق یک خوش‌خوان کاردرست!

فاطمه منفرد
خبرنگار

«پدرم آخرین چمدانش را روی صندلی عقب مرسدس بنز گذاشت و استارت زد. بعد یک تانچه در آورد و توی سینه‌ام شلیک کرد. من در باغچه ایستاده بودم و افتادم. سوراخ گلوله باز شد و قلبم از قفسه سینه درآمد و وسط گل‌ها افتاد. خون شتک زد از زخم بازم، بعد از چشم‌هایم، از گوش‌هایم، دهنم.» این کلمه‌ها بخشی شگفت‌آور از رمان «ما دروغگو بودیم» نوشته «امیلی لاکهارت» است. قرار است ۳۴۲ صفحه پیش‌روی لاکهارت بنشینیم تا او برایمان از «کادانس» و جست‌وجوی او برای کشف حقیقت بگویند. امیلی لاکهارت را به خاطر خلق شخصیت‌های مونث باورپذیر تحسین کرده‌اند که اینجا هم حضور دارند. کتاب به پنج بخش تقسیم می‌شود؛ تمام مدت خوانش چهار بخش اول مفقود در داستان شما را به جلو هل می‌دهد تا پرده از گنگی ماجرا بردارید. روایتی جذاب از زبان اول شخص، دختری به نام «کادانس» که شخصیت اصلی است و داستان حول محور تجربیات او می‌گذرد. البته که از همان ابتدای داستان به نظر می‌رسد کادانس راوی قابل اعتمادی نیست و همین موضوع است

خشکسالی مثل آتش از باغی به باغ دیگر سرایت کرده بود
لحظه لحظه زندگی در دنیای سیاه اعتیادفاطمه شهروش
خبرنگار

خواننده آنها را به اسم و جزئیات به یاد می‌آورد و پیش چشمش زنده می‌شوند. در خون خرگوش هم نویسنده از لحاظ تعدد شخصیت دست‌و‌دل بازی به خرج داده؛ اما همین تعداد زیاد آدم‌ها به جهت عمیق‌نشدن در پرداخت پاشنه آشیل داستان می‌شود. او مخاطب را تشنه توجه به افراد متعدد کرده؛ توجهی که ما را از تمرکز روی خط اصلی داستان باز می‌دارد. پس بالاترین از آن بر نمی‌آید اجرای درست لحن و زبان در نوشته است. قله‌ای که زندگی آبادی با دقت از پیچ‌وخم‌های مسیر رسیدن به آن گذشته و از این حیث «خون خرگوش» یک سروگردن از آثار زمانه‌اش بالاتر است. راوی داستان، فریبا است و از زبان شخص او ماجرا تعریف می‌شود. او در ابتدا نوجوانی خام و دنیانیده است؛ اما در خلال پستی و بلندی‌هایی که در زندگی طی می‌کند تا به جوانی برسد، ترکیب و آژگانی که از آن استفاده کرده و نیز ساختار جمله‌هایش به آرامی دستخوش تغییر شده و این تغییر چرب‌دستانه توسط نویسنده به خورد مخاطب داده شده است.

سخن پایانی اینکه خون خرگوش را می‌توان در کنار برج سکوت و ویولن‌زن روی پل داستانی یا مضمون زندگی در دنیای اعتیاد به حساب آورد که با خواندنش لحظاتی بسوی دود و رنج در سرتان می‌پیچد.

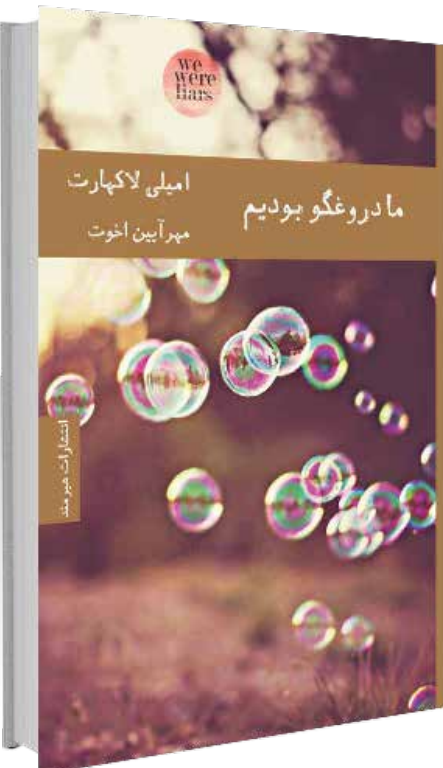
«خون خرگوش» رمانی است به قلم رضا زنگی‌آبادی. او در این رمان ۱۹۴ صفحه‌ای ماجرای زندگی دختری به نام فریبا را روایت می‌کند. فریبا اسیر در چنگال پدری معتاد است و زندگی در یک گودال اطراف کرمان هر روز برایش ماجرای تلخی رومی می‌کند. با در نظر گرفتن نزدیکی محل رخ‌دادن داستان با زادگاه نویسنده، به نظر می‌رسد او مواد خام اولیه رمان خود را از تجربه‌های زیسته‌اش وام گرفته و آنها را با ملات و ابزار نویسندگی آمیخته و در قالب رمان «خون خرگوش» ریخته است.

یکی از نکاتی که در همان نگاه اول توجه مخاطب را به خود جلب می‌کند، استفاده مکرر نویسنده از حیوانات در جهت بهره‌گیری از نمادی است که آنها در ذهن مخاطب متبادر می‌کنند. مثلاً برای برانگیختن حس تاریکی و شومی از حیواناتی چون کلاغ و مار، کارکرد می‌گیرد و در جایی که می‌خواهد امید را به خواننده منتقل کند به‌سراغ پروانه و لک‌لک می‌رود.

احمد محمود معمولاً در آثار بلندش، شخصیت‌های متعددی را معرفی می‌کند؛ شخصیت‌هایی که حتی بعد از چند سال

که باعث می‌شود برای فهم «حقیقت» خود را به بخش پنجم با همین عنوان برسانید. البته باید گفت امیلی لاکهارت سعی کرده است با طرح گم‌زنگی از عشق و دوست داشتن در پس زمینه داستان؛ روایت را از چیزی که می‌پنداریم، پیچیده‌تر و جذاب‌تر کند. «ما دروغگو بودیم» در واقع رمانی پیچیده و مدون، با فضایی تعلیقی است و پایان‌بندی بی‌نهایت غافلگیرانه که بعید است به این آسانی فراموش‌اش کنید. در حقیقت نوع به‌کارگیری کلمات توسط کادانس برای شرح اتفاقاتی که برای او پیش آمده بسیار جذاب است. می‌توانید تمام گفته‌هایش را تصور کنید و مثل سکانس‌های یک فیلم سینمایی آنها را ببینید. ایمیل‌های بی‌جواب؛ کنار گذاشتن وسایلی که به نوعی انسان را به گذشته وصل می‌کند؛ غرور؛ فرار کردن از ترجمه؛ قاطعیت؛ گرفتن تصمیمات عجیب و تفکرات دیوانه‌وار ابتدای جوانی از آن دسته حس‌هایی هستند که پایه‌های کادانس تجربه‌شان می‌کنند. حسی که هنگام مطالعه خطوط پایانی کتاب دارید، حتماً جالب خواهد بود؛ هم می‌خواهید سریعاً کتاب دیگری را شروع کنید تا آن حجم عظیم احساس عجیب را در شما از بین ببرد و هم نمی‌خواهید سریعاً کتاب دیگری را شروع کنید تا آن حجم عظیم احساس عجیب بودن برای مدتی در شما باقی بماند! این کتاب را بخوانید و اگر کسی پرسید پایان قصه چه می‌شود، مثل همه شخصیت‌های داستان دروغ بگویید.

کتاب به پنج بخش تقسیم می‌شود؛ تمام مدت خوانش چهار بخش اول حلقه‌ای مفقود در داستان، شما را به جلو هل می‌دهد تا پرده از گنگی ماجرا بردارید. روایتی جذاب از زبان اول شخص، دختری به نام «کادانس» که شخصیت اصلی است و داستان حول محور تجربیات او می‌گذرد



راوی داستان، فریبا است و از زبان شخص او ماجرا تعریف می‌شود. او در ابتدا نوجوانی خام و دنیانیده است؛ اما در خلال پستی و بلندی‌هایی که در زندگی طی می‌کند تا به جوانی برسد، ترکیب و آژگانی که از آن استفاده کرده و نیز ساختار جمله‌هایش به آرامی دستخوش تغییر شده و این تغییر چرب‌دستانه توسط نویسنده به خورد مخاطب داده شده است

